

زنان فیلسوف در تاریخ فلسفه

از دیوتیمیای بعید تا ادیت اشتاین قرن بیستمی

غزاله صدر منوچهری

ماری الن وایت استاد فلسفه بازنشسته گروه فلسفه و ادیان دانشگاه ایالتی کلیولند است. از مقالات پژوهشی او می‌توان به «دو هزار و سیصد سال زنان فیلسوف»، «درباره درس ندادن تاریخ فلسفه»، «دیوتیمیای مانینه» و «هیپاتیای اسکندریه» اشاره کرد. وایت با مجموعه چهارجلدی «تاریخ زنان فیلسوف» (۱۹۸۷) کاری بدیع و تاثیرگذار را به جامعه علمی ارائه داد که تا امروز در پژوهش‌های معتبر دانشگاهی ۴۳۹ بار به آن ارجاع شده است. این پژوهشگر فلسفه در این کتاب با همکاری شماری از پژوهشگران فلسفه از میان برگ‌های خاک‌خورده قرون مجموعه مقالاتی در خصوص آثار و نظام فکری زنان فیلسوف از زمان سقراط و افلاطون تا دوران معاصر فراهم آورده است. او نقش و نشان زنان فیلسوف را از سنگین سایه‌های مردسالاری بر دانش، آکادمی و دانشگاه بیرون کشیده و با غبارروبی آن راهی به شناخت و به رسمیت شناختن سهم زنان در گام‌های تاریخ فلسفه به پس و پیش ساخته است. الن وایت در جلد چهارم این مجموعه سیزده فیلسوف زن قرن بیستمی شامل ویکتوریا لیدی ولبی، ای.ای. کنستانس جونز، شارلوت پرکینز گیلمن، لو سالومه، مری ویتن کالکینز، ال. سوزان استبینگ، ادیت اشتاین، گردا والتر، آین رند، کورنلیا یوحانا دفوخل، هانا آرنه، سیمون دو بووار و سیمون وی را معرفی کرده است. نشر کرگدن به تازگی این مجلد را با عنوان «تاریخ زنان فیلسوف معاصر» با ترجمه گروهی از مترجمان فلسفه‌خوانده تحت نظارت و سرپرستی مریم نصراصفهان‌نی منتشر کرده است. به همین مناسبت، جلسه نقد و بررسی این کتاب روز سه‌شنبه دوم خرداد با حضور مصطفی ملکیان، مریم نصراصفهان‌نی و سیده‌زهرا مبلغ در مرکز فرهنگی شهر کتاب برگزار شد.

بوی بهبود ز اوضاع جهان می‌شنوم علی‌اصغر محمدخانی معاون فرهنگی شهر کتاب

پیش از این همیشه نسبت زن با تاریخ فلسفه چه از جنبه آرا و نظرگاه‌های فیلسوفان به او، چه از نظر غیاب معنادار زنان فیلسوف در تاریخ فلسفه در نظرم سوال‌برانگیز بود. از سویی، در تاریخ فلسفه‌های رسمی هیچ نشانی از فلاسفه زن نمی‌دیدم و از سوی دیگر تاریخ فلسفه غرب از ارسطو تا کانت و شوپنهاور پر بود از آرای غریب درباره زنان. حال آنکه شمار فیلسوفان زن در کشورهای غربی از جمله آمریکا، آلمان، فرانسه و بریتانیا بسیار بیشتر از سایر جهان بوده است. ما ایرانیان امروز با برخی از فیلسوفان زن غربی آشنایم و آثارشان نیز کم‌وبیش به فارسی برگردانده شده است. برای نمونه، هانا آرنت، سیمون دوبووار، هلن سیکزو، جودیت باتلر، ژولیا کریستوا و رزا لوکرازامبورگ برایمان شناخته‌شده‌اند. همه این موارد این سوال‌ها را پیش روی می‌آورد که آیا به‌راستی تا پیش از قرن بیستم زنان از عرصه فلسفه غایب بوده‌اند و در آن نقش و حضوری نداشته‌اند؟ اگر نقش و حضوری داشته‌اند و ایده‌هایی پدید آورده و کارهایی را به سرانجام رسانده‌اند، چرا در تاریخ فلسفه اشاره‌ای به آنان نشده است؟ ریشه این کم‌توجهی‌ها چه می‌تواند باشد؟ مری‌الن وایت با معرفی سیزده زن فیلسوف معاصر در جلد چهارم از مجموعه چهارجلدی درباره زنان فیلسوف این اندیشه در حاشیه مانده را پیش چشم‌ها کشیده است. پژوهش‌ها و کتاب مری‌الن وایت و همکارانش زمینه‌ای برای فراخوان نام زنان به تاریخ فلسفه شده است. به دنبال این کتاب، رژین پی‌یترا «زنان فیلسوف در یونان و روم باستان» و لیزا وایت‌نینگ و ربکا باکستون «ملکه‌های فلسفه» را نوشته‌اند که امروز برگردان فارسی هر دو در دسترس است. این دو کتاب افزون بر آنکه نقش زنان در گذشته را بیان می‌کنند، نشانی از توجه بیشتر به زن در فلسفه و به فیلسوفان زنند. چنان‌که در ایران نیز شاهد آنیم که در دو سه دهه گذشته حضور زنان در تحصیلات تکمیلی رشته فلسفه در مقایسه با دوران قبل از انقلاب رشدی قابل‌توجه داشته است. امروز باید توجه‌ها را به میراث فکری خارق‌العاده فیلسوفان زن جلب کنیم و نقش آنها را در شکل‌گیری سنت فلسفی یادآور شویم. تاکنون فلسفه مردم‌محور بوده است، اما اخیراً وضعیت در حال دگرگونی بوده و چه در عرصه تحصیلات تکمیلی، چه از نظر افکار و اندیشه‌های فیلسوفان در کشورهای مختلف، چه در انتشار و معرفی کتاب‌ها با بهبود وضعیت زنان

روبرو بوده ایم.

اینجا اردوی واضح زنانه- مردانه‌ای در کار نیست مصطفی ملکیان فیلسوف حوزه اخلاق

برای نگارش تاریخ فیلسوفان زن چهار انگیزه و کارکرد می‌توان در نظر گرفت. یکی حیطه‌ی و نشان دادن سهم زنان فیلسوف در تاریخ فلسفه غرب و جهان که انگیزه‌ای ارزشمند و کارکردی مهم است. از این لحاظ این کتاب موفق است، چراکه حداقل نشان داده که این سیزده زن فیلسوف معاصر قرن بیستمی هم در تحول و تطور فکر فلسفی ما در قرن بیستم، به خصوص در ساحت فلسفه غرب، چه سهمی داشته‌اند. این انگیزه و کارکرد می‌تواند قدری عمیق و پیچیده‌تر شود. این بار، سخن این است که باید به آرای فلسفی زنان نیز مانند بقیه فیلسوفان توجه شود. اینجا دیگر مساله سهم زنان در عرصه فلسفه نیست، بلکه تاثیر آگاهی از آرای این فیلسوفان در تحولات فکری مخاطبان مطرح است. از این لحاظ نیز این کتاب موفق است. اما گاهی بحث انگیزه و کارکرد سوم و چهارمی است که در این مجال به تفصیل از آن سخن می‌گوییم.

امواج فمینیسم

جریان یا جنبشی که از آن به جریان یا جنبش فمینیسم یاد می‌کنیم، در طول تاریخ خودش در غرب سه مرحله را پشت سر گذاشته است. در مرحله اول فمینیست‌ها می‌گفتند در زندگی اجتماعی و سیاسی باید حقوق زنان هم ادا شود و مورد اجحاف و تعدی و تجاوز و ظلم قرار نگیرد. عدالت اقتضا می‌کند که حقوق زنان هم مانند حقوق مردان ادا شود. البته حقوق مردان در طول تاریخ کمابیش ادا می‌شده است، چراکه تاریخ مردسالار بوده است، ولی الان ما در پی ادای حقوق زنان هستیم. بحث در این مرحله حقوقی، اجتماعی و سیاسی بود. در مرحله دوم نیز باز مشکل حقوقی، اجتماعی و سیاسی است. با این تفاوت که حالا صرف حقوق زنان مطرح نیست. بلکه ایده رفع تبعیض جنسیتی در میان است. فمینیست‌های موج دوم بر آن بودند که جدا از اینکه حق زنان باید ادا شود، زنان حقی برابر با مردان دارند. تقریباً از اوایل قرن بیستم، مخصوصاً از پایان جنگ جهانی اول و به خصوص از پایان جنگ جهانی دوم، جریان فمینیستی سومی سر بلند می‌کند که دیگر از احقاق حقوق زنان یا تساوی حقوق زن و مرد سخن نمی‌گوید، بلکه به لزوم گزارش شدن نحوه نگرستن زنان به جهان تاکید دارد. فمینیست‌های موج سوم برآنند که تاکنون مردان به جهان نگریسته‌اند و در هنر، فلسفه، علم یا در فن همیشه نگرش‌های مردان مطرح بوده است و حالا باید نگرش‌های زنان نیز گزارش شود. به زبانی، گویا فرآیند فرآورده‌هایی

که دریافت می‌کردیم تاکنون در اذهان و نفوس مردان جریان داشته است و حالا می‌خواهیم بدانیم اگر این فرآیندها در اذهان و نفوس زنان جریان پیدا بکند چه فرآورده‌هایی به دست خواهد داد، وفاق و خلاف این گزارش‌ها به چه صورت است و اگر این گزارش‌ها به سمع و نظر بشریت می‌رسید چه تفاوت‌هایی ایجاد می‌کرد. اینجا دیگر مساله اجتماعی یا حقوق یا سیاسی نیست، بلکه بیشتر معرفت‌شناختی و فلسفی است. تاکنون نگرش مردان جا را برای نگرش زنان تنگ کرده بود و اکنون باید نگرش زنان هم پهلو به پهلو نگرش مردان طرح شود. طبعاً وقتی الن وایت «تاریخ زنان فیلسوف معاصر» را می‌نویسد باید به این نکته پردازد.

آیا پرسش‌ها و پاسخ‌های زنانه داریم؟

اگر بنا بر این باشد که وقتی زنان به جهان می‌نگرند نگرش دیگری غیر از نگرش مردان به دست دهند، تفاوت‌های زنان و مردان در ناحیه بدن در ناحیه ذهن و روان هم به تفاوت‌های متناظری می‌انجامد. چراکه اگر فقط بدن زن و مرد تفاوت نداشته باشد، ای بسا زنان با نگرستن به جهان فرآورده‌های دیگری به دست دهند. اگر فمینیسم در این مرحله سوم بخواهد ادعایی پذیرفتنی داشته باشد، باید این را بپذیریم که زنان و مردان در قوای ذهنی و روانی هم باهم تفاوت دارند. در غیر این صورت، «تاریخ زنان فیلسوف معاصر» همان کارکرد اول و دوم را دارد و بس. چراکه قرار نیست زنان فرآورده منحصری به خودشان به دست دهند. حال آنکه اگر این تفاوت را پذیرفتیم، برای «تاریخ زنان فیلسوف معاصر» کارکرد سوم و چهارمی نیز در کار است. یکی اینکه زنان درباره جهان سوالاتی می‌کنند که مردان نمی‌پرسند (سومی) و دیگری اینکه زنان به سوالات پاسخ‌هایی می‌دهند که مردان نمی‌توانسته‌اند (چهارمی).

تفاوت کارکرد سوم و چهارم به بحثی در معرفت‌شناسی برمی‌گردد. هر شیء متعلق شناختی/هر پدیده‌ای وجوه متعدد و متفاوتی دارد و ممکن است کسی به وجهی از آن بنگرد و دیگری به وجهی غیر آن. بسته به اینکه به کدام وجه هر پدیده‌ای بنگرید دیدگاه متفاوتی پیدا می‌کنید و فرآورده‌های متفاوتی عرضه می‌کنید. این به مدرک مربوط است. اما مدرک/عالم/شناسنده نیز می‌تواند نظرگاه‌های متفاوتی داشته باشد. اگر هر شیء متعلق شناختی جنبه‌های متفاوتی داشته باشد (n) و ادراک‌کنندگان نیز بتوانند از نظرگاه‌های متفاوتی به آن معلوم بنگرند (m) آن‌گاه ($n*m$) فرآورده ممکن است. بنابراین، به لحاظ معرفت‌شناختی اگر دو نفر درباره یک پدیده مشخص حرف‌های مختلفی بزنند، احتمال آن هست که هرکدام به ساحتی از آن شیء نگرسته

باشند یا هر کدام از نظرگاهی به يك ساحت آن شيء نظر انداخته باشند. بنابراین ابعاد و جنبه‌های متفاوت يك معلوم سوالات را متفاوت می‌کنند و نظرگاه‌های علما و عالمان به آن معلوم موجب جواب‌های متفاوت می‌شوند. هنگامی که در خصوص فایده سوم «تاریخ فلسفه زنان» گفتم که زنان سوالاتی درباره جهان هستی می‌کنند که مردان نمی‌پرسند، این را در نظر داشتم که زنان به ابعدادی از امور می‌نگرند که مردان به آن ابعاد نمی‌نگرند و هنگامی که گفتم ممکن است زنان به سوالات جواب‌هایی متفاوت با جواب‌های مردان بدهند، بدین معنا بود که مردان از نظرگاه‌هایی می‌نگرند و زنان از نظرگاه‌های دیگری. حال اگر ذهن و روان زنان مثل جسم‌شان با مردان متفاوت باشد، ممکن است هم سوالات‌شان با مردان متفاوت شود هم جواب‌های‌شان. اگر سوال‌های‌شان متفاوت شده است؛ یعنی زنان به ابعدادی از يك پدیده می‌نگرند که مردان به آن ابعاد توجه نمی‌کنند و اگر جواب‌های‌شان به سوالاتی واحد متفاوت بوده است بدین معناست که نظرگاه ایشان با نظرگاه مردان متفاوت است. این کارکرد سوم و چهارم زمانی در «تاریخ فلسفه زنان» نشان داده می‌شود که زنان فیلسوف مورد مذاقه قرار گرفته در آن کتاب یا سوال‌های مشترك و مختص داشته‌اند یا جواب‌های مشترك و مختص. یعنی یا سوالاتی بوده که همه زنان فیلسوف می‌پرسند و فقط زنان فیلسوف می‌پرسند یا جواب‌هایی که بین زنان فیلسوف مشترك است و فقط زنان فیلسوف چنین جواب‌هایی می‌دهند. بنابراین، هرچند زن و مرد در انسانیت مشتركند و حتما سوالات و جواب‌های مشتركی دارند ولی اگر نطفه فمینیسم در معنای زنانه‌نگری بخواهد منعقد شود، باید به این توجه کنیم که افزون بر سوالات و جواب‌های مشترك زنان و مردان، سلسله سوالات و جواب‌هایی مشترك میان زنان و مختص به زنان نیز وجود دارد یا نه. در این زمان است که کارکرد سوم و چهارم پدید می‌آید.

نگاه فلسفی خاص زنانه در کتاب نیست

از این منظر، این کتاب موفق نیست. چراکه اولاً تمام فیلسوف‌های زنی که در این کتاب مطرح شده‌اند به تفاوت‌های ذهنی و روانی زنان و مردان قائل نیستند و بر این باورند که فقط تفاوت‌های زیستی زنان و مردان درست است و بقیه تفاوت‌ها بعدها از طریق تحولات فرهنگی پدیده آمده است و با تحولات فرهنگی جدید یکی‌بودن زنان و مردان از لحاظ فکری و روانی مشخص می‌شود. پس پیش‌فرض (چه درست چه نادرست) تفاوت زن و مرد در ذهن و روان مقبول این فیلسوفان نیست. به جز این، در سراسر این کتاب رای مشتركی میان زنان فیلسوف زن و مختص به آنها نیست. نه سوالی که فقط فیلسوفان زن پرسیده باشند و از نظر

فیلسوفان مرد دور مانده باشد نه جوابی متفاوت و متخصص به فیلسوفان زن و نه مردان فیلسوف. حتی خود ویراستار کتاب اعتراف می‌کند که فقط در زنان فیثاغوری تفاوتی جدی با مردان فیثاغوری دیده است، هرچند اینان در يك مکتب پرورش یافته بوده‌اند. همچنین اضافه می‌کند که به جز این مورد میان زنان فیلسوف و مردان فیلسوف تفاوتی ندیده است؛ یعنی زنان فیلسوف مشترکا و متخصصا سوالی طرح نکرده یا پاسخی پیش روی ننهاده‌اند که هیچ مرد فیلسوفی نپرسیده یا آنچنان پاسخ نداده باشد. البته برخی نویسندگان این کتاب مدعی تفاوت در ذهن و روان زنان و مردان شده‌اند. مثلا از پرکینز گیلمن نقل می‌شود که زنان هرگز به اندازه مردان به عقلانیت بها نمی‌دهند و در عوض مردان نیز به اندازه زنان به احساسات و عواطف بها نمی‌دهند. دیگر اینکه، مردان به استدلال‌های قیاسی اهمیت می‌دهند و زنان به استدلال‌های شهودی یا استقرایی. همچنین، زنان مایل به همکاری‌اند و مردان مایل به تسلط بر رقبا و همگان خویش. این تفاوت‌ها ذهنی و روانی است. اما نه در آثار گیلمن نه در آثار بقیه فیلسوفان این کتاب هیچ نشانی از این نیست که زنان بیش از مردان به احساسات و عواطف اهمیت داده باشند. در همین کتاب سوزان استبینگ که یکی از شاگردان برتراند راسل بوده است، عقلانیتی چنان سخت‌گیرانه و صلب دارد که در کمتر مردی دیده می‌شود.

بنابراین از این لحاظ این کتاب در انگیزه و کارکرد سوم و چهارم موفق نیست. قصد من اثبات یا رد کردن تفاوت میان ذهن و روان زنان و مردان نیست. بلکه می‌گویم در متن این کتاب چنین چیزی نیست. این فیلسوفان زن نه سوالی مختص پیش کشیده‌اند نه به سوالی جوابی مختص داده‌اند. اختلاف زنان با فیلسوفان مرد مانند اختلافی است که با فیلسوفان زن دارند و اختلاف میان خود فیلسوفان زن هم مانند اختلاف میان خود فیلسوفان مرد است. به بیان دیگر، نمی‌توان اردوی واضح و متمایزی برای زنان و مردان دید. در میان آرای این زنان فیلسوف آرای شبهه آرای مردان و آرای متفاوت با مردان هست. همان‌طور که خود این زنان هم گاهی آرای نزدیک به هم دارند و گاهی آرای مخالف هم. بنابراین، آن مرزبندی در این کتاب مستند نیست.

علیه روایت غالب از غیاب زنان

در تاریخ فلسفه

مریم نصر اصفهانی

تاریخ فلسفه مانند تاریخ همه چیزهای دیگر تاریخ مذکر است. تعداد زنان در این حوزه در جهان و در ایران (به دلایلی مضاعف) کمتر است. هنوز دپارتمان‌های فلسفه ما در مقابل هیات علمی‌های زن خیلی مقاومت می‌کنند. حتی امروز هم، روایت رسمی از تاریخ فلسفه پر است از گفته‌های ضدزن فیلسوفان. در چنین فضایی، مری الن وایت که خود از نسل اول اساتید فلسفه بوده است و شاید مثل همه ما گمان می‌کرده زنان فیلسوف در قرن بیستم ظاهر شده‌اند، از سر اتفاق متوجه می‌شود فهرست‌هایی از زنان فیلسوف در طول تاریخ وجود دارد و پیگیر می‌شود تا شاید از این رهگذر مقاله‌ای منتشر کند. وایت فراخوانی می‌دهد و نتیجه این می‌شود که مقاله تبدیل می‌شود به مجموعه‌ای چهارجلدی که از اولین مجموعه‌های منتشرشده درباره تاریخ فلسفه زنان است و متخصصان مسلط به متون زبان اصلی در آن دست داشته‌اند. نویسنده در این کتاب به مشکلات عظیمی برمی‌خورد و خودش و تیم همکاری هم‌متی ستودنی داشته‌اند. مثلاً او اشاره می‌کند که دست یافتن به اسنادی درباره هایپاتیا بسیار سخت بوده است. زندگی تراژیک هایپاتیا بسیار معروف است، ولی وایت برای دستیابی به اسنادی درباره این زن مجبور شده به بخش ریاضی کتابخانه برود و از روی اسناد مربوط به پدر و هم‌کلاسی‌ها هایپاتیا را متولد کند. از سوی دیگر، صرفاً برای اینکه ویکتوریا لیدی ولبی از خاندان سلطنتی بوده است، حتی نقاشی کودکی‌اش را هم نگه داشته بودند. از این رو، قفسه‌ای پیش روی او بوده و باید با بررسی این حجم از آثار مقاله بنویسد؛ یعنی کارش دشوار بوده است. زنان با استراتژی‌های متفاوتی با تاریخ فلسفه مواجه شده‌اند. یکی اینکه تاریخ حذف‌شدگان را بنویسیم؛ یعنی تاریخ کسانی را که با جریان غالب فلسفه همراه نبوده‌اند. دیگر اینکه به سراغ تاریخ فلسفه می‌رویم تا جنبه مغفول‌مانده‌ای را در آن برجسته کنیم، مثلاً به سراغ رساله‌ها یا مواضع فکری تاکنون بی‌اهمیت انگاشته شده‌اند. برای نمونه، اشاره به برابری زن و مرد در «جمهوری» برای سده‌های پایانی موردتوجه نبوده است. درحالی که این رساله مهم‌ترین و موثرترین رساله در فلسفه سیاسی است، ولی حتی آن مفسران نیز از اشاره افلاطون به برابری زنان و مردان می‌جهیدند. بنابراین، عجیب نیست که این فیلسوفان زن گم شده‌اند و حالا کسانی با این سختی تاریخ را باستان‌شناسی و بازکاوی کرده‌اند و این شخصیت‌ها را بیرون

کشیده‌اند و چنین تاریخی برای‌مان درست کرده‌اند. استراتژی سوم، بازخوانی تاریخ فلسفه به شیوه‌های خیلی مدرن است، مثلاً روانکاوی افلاطون یا بیرون کشیدن استعاره‌های درون متون و تحلیل آنها. منتها این کار کلاسیک است و در واقع وایت خواسته به موازات تاریخ فلسفه‌های موجود تاریخ فلسفه‌ای ارائه بدهد که به مرور جذب تاریخ فلسفه موجود شود، چراکه بسیاری از این افراد بسیار مهمند. در میان این متفکران کسانی هستند که درباره مالکیت ایده‌شان بحث است یا چون زن بوده‌اند دیده و شنیده نشده‌اند، به خصوص در دوره‌ای که به زنان مدرک دکترای فلسفه نمی‌دادند. الن وایت در تالیف و تدوین این مجموعه نخست با زنان فیلسوف فیثاغوری در شش قرن پیش از میلاد مواجه می‌شود. او متوجه می‌شود که آثاری از این زنان برجای مانده است، اما در حدی بی‌اهمیت انگاشته شده‌اند که حتی به انگلیسی ترجمه نشده‌اند. وایت به مرکز فیثاغورس‌شناسی مراجعه می‌کند و درباره این آثار از اساتید این حوزه می‌پرسد. این اساتید او را مطمئن می‌کنند که اینها آثار ارزنده‌ای نیستند و فقط حرفه‌ای درباره آشپزخانه‌اند. وایت این قضیه را رها می‌کند، اما بعد دوباره برمی‌گردد و خودش متون را می‌خواند. اینجاست که متوجه می‌شود گفته اساتید فیثاغورس‌شناسی نادرست بوده و این آثار دست‌کم گرفته شده نامه‌ها، رساله‌های کوتاه فلسفی درمورد همه‌چیزند، البته با رویکردی زنانه. بنابراین، وایت به جمع‌آوری این اسناد علاقه‌مند می‌شود. او قطعاتی از این آثار را ترجمه می‌کند و آثار این زنان را معرفی می‌کند. سقراط در رساله افلاطون اذعان دارد که مفهوم عشق را از معلمش دیوتیما، کاهن معبد، آموخته است و حرفه‌ای او را تکرار می‌کند. اما وقتی وایت تحقیق درباره دیوتیما را شروع می‌کند، با گزاره تخیلی بودن این شخصیت مواجه می‌شود. اما این برای وایت جای سوال دارد، چراکه پژوهشگران هیچ یک از شخصیت‌های دیالوگ‌ها را تخیلی ندانسته بودند و فقط برای دیوتیما استثنا قائل شده بودند. او در این زمینه بیشتر تحقیق می‌کند و متوجه می‌شود که مفسران افلاطونی با این استدلال که تصور زنی تا این اندازه حکیم احمقانه است، دیوتیما را تخیلی دانسته‌اند! در ادامه هم این فرض به قدری تکرار شده که واقعی تصورش کرده‌اند. وایت در جلد دوم این مجموعه به سراغ قرون وسطی می‌رود. قرون وسطی در تاریخ مطالعات زنان ویژگی منحصر به فردی دارد و آن صومعه‌هایی است که راهبه‌هایشان می‌توانستند باسواد شوند و به حکمت دسترسی داشته باشند. در همین دوره، فیلسوفانی بوده‌اند که زمینه کاری‌شان بیشتر الهیات بوده و نسبتاً شبیه همان راهبه‌ها می‌اندیشیدند. در دوره مدرن متقدم نیز فیلسوف‌هایی از تاریخ حذف شده‌اند. برای نمونه فیلسوفی که روی

دکارت تاثیر زیادی گذاشته است یا فیلسوف دیگری که لایبنیتس به قدری از او متأثر بوده که کلمه مناد را از او گرفته است. وقتی ترجمه این کار را شروع کردیم احساس می‌کردم این کار خیلی لازم است. اولین خاطرات من در کلاس فلسفه پس رانده شدن از قلمرو مردانه آن بود. برای همین باید ثابت کنیم زنان در عرصه فلسفه حاضر بوده‌اند، از زمانی که لباس مبدل پوشیدند تا وارد آکادمی شوند، زمانی که آرا و افکار فیثاغورس را طوری تفسیر کردند که بتوانند آن ایده‌ها را در حوزه‌های تحت تسلطشان مثل خانه و خانواده و روابط دوستی میان خودشان بازیابی کنند. این کارها باید دیده شود. شاید این کارهای کلاسیک بتوانند نرم‌نرم دید ما را به تاریخ فلسفه و به یک‌ه بودن روایت غالب از غیاب زنان در تاریخ فلسفه عوض کند. اخلاق‌پژوه و مدرس فلسفه

الن وایت در تالیف و تدوین این مجموعه نخست با زنان فیلسوف فیثاغوری در شش قرن پیش از میلاد مواجه می‌شود. او متوجه می‌شود که آثاری از این زنان برجای مانده است، اما در حدی بی‌اهمیت انگاشته شده‌اند که حتی به انگلیسی ترجمه نشده‌اند

دوست داشتن جهان در تعامل با دیگریها

زهره مبلغ

آیا چیز جدیدی در اندیشه‌های زنان فیلسوف وجود دارد؟ نه، قطعاً چیز مشترکی در میان تفکرات همه زنان وجود ندارد و چیزی چون اندیشه زنانه یا مردانه امروز چه به لحاظ بیولوژیکی چه در عمل در این متن‌ها نشان‌دانی نیست. آیا با خواندن آثار این فیلسوفان زن چیزی به تاریخ فلسفه اضافه می‌شود؟ آیا چیزی در تاریخ فلسفه یا در تفکر فلسفی گم شده یا از آن غایب بوده که با خواندن و گردآوری اینها و بیش از اینها به آن اضافه‌اش کنیم؟

این فیلسوفان خیلی متفاوت با جریان رسمی فکر نکرده یا ننوشته‌اند و نمی‌توان گفت که عنصری زنانه در اندیشه این زنان وجود دارد که بخواهیم آن را بیرون بکشیم و ادعا کنیم اندیشه زنان فیلسوف به تاریخ فلسفه یا تاریخ اندیشه اضافه می‌کند. میان سرگذشت این زنان

فیلسوف با محتوای اندیشه‌ای که تولید کرده‌اند نمی‌توان ارتباط ساده‌ای برقرار کرد. تفکر اینها خیلی باهم متفاوت بوده. یکی فیلسوف تحلیلی بسیار دقیق است و خیلی خط‌کشی‌شده فکر می‌کند و دیگری فیلسوفی اگزیستانسیالیستی است که خیلی شاعرانه فکر می‌کند. آنچه در سرگذشت بیشتر این فیلسوفان مشترک است، زندگی دشوارشان است. بسیاری از این فیلسوفان زن یا از آکادمی اخراج شده‌اند یا به آکادمی راه داده نشده‌اند، با اینکه میان همکلاسی‌هایشان تراز اول بوده‌اند و اگر عدالت آموزشی وجود داشت، می‌بایست به جای همکلاسی‌های مردشان در آکادمی می‌بودند. بعضی از اینها کشته شده‌اند، بعضی اجازه پیدا کردند و در حلقه‌های فلسفی راه یافته‌اند، اما این هم بیشتر به دزدیدن ایده‌هایشان ختم شده است و هیچ محکمه‌ای هم نبوده که به آن پناه ببرند. فضا در دست مردانی بوده که بر آکادمی سلطه و احاطه داشته‌اند و اینان حتی نمی‌توانستند ادعای مالکیت آن ایده را بکنند. اینها برای کسی که در آکادمی کار می‌کند و تمام هم‌وغمش درس و تحقیق و نوشتن است خیلی غمبار است. سرگذشت بعضی از این زنان فیلسوف قلب آدمی را فشرده می‌کند. از جمله ادیت اشتاین که نهایتاً به دادگاهی در وزارت علوم شکایت می‌کند و وزیر علوم و هنر و آموزش وقت حتی حکم می‌دهد که زن بودن نباید مانع از پذیرفته شدن کسی در هیأت‌علمی دانشگاه شود، ولی ادیت اشتاین اینقدر دلخور بوده که دیگر به سراغ کار دانشگاهی نمی‌رود و کار دانشگاهی را رها می‌کند.

آیا اما این تجارب دشوار از زندگی آکادمیک و گاه زندگی معیشتی چیزی جدید در نوشته‌های این فیلسوفان پدید آورده است؟ آنچه در پس همه اینها مشترک است، آنچه باعث اخراج بسیاری از این زنان از فضای دانشگاهی شده و نام بسیاری از اینها را در محاق انداخته، ناهم‌سویی اینان با روایت رسمی بوده است. این‌طور نیست که فقط این زنان از آکادمی اخراج شده باشند یا صدای‌شان شنیده نشده باشد، بسیاری از مردان نیز گمنام مانده‌اند و ما از آنها چیزی نمی‌دانیم و از فضای رسمی دانشگاه اخراج شده‌اند و از قضا کتاب مردان فیلسوف معاصر هم درباره آنها نوشته نخواهد شد.

آیا میان آنها که از ساختار کنار گذاشته می‌شوند چیز مشترکی وجود دارد؟ نه، وجود ندارد. اما همیشه تجربه زیسته‌ای از طرد شدن و شنیده نشدن یا به قول آرنه «بی‌جهانی» در حیات این افراد وجود داشته که در آثارشان بازتاب یافته است، هرچند در هر یک به شکلی. در جشن فارغ‌التحصیلی چند تن از دانشجویان فلسفه یکی از اساتید دانشجویان فلسفه را به عزلت‌گزینی و انزواطلبی توصیه کرد، با این استدلال که فیلسوف با دیگر انسان‌ها فرق می‌کند و از جایی بالاتر از

انسان‌های دیگر به جهان نگاه می‌کند. بنابراین، نمی‌تواند با آدم‌های دیگر ارتباط برقرار کند. اما من در مقابل این توصیه می‌گویم توصیه دانشجوی فلسفه به عزلت‌گزینی فراخوانی است به گسستن پیوند با تجارب انضمامی و بی‌اعتنایی به واقعیت در عرصه زندگی. این دعوتی است ضدعلوم انسانی. اگر علوم انسانی و دانشگاه جایی برای نقد مداوم وضع موجود نباشد، اساساً چه کارکردی می‌تواند داشته باشد؟ آرنست می‌گوید «اصلاً آموزش آن جایی به وجود می‌آید که من تصمیم بگیرم اینقدر جهان را دوست داشته باشم که در برابر آن احساس مسوولیت بکنم» و مرادش از دوست داشتن جهان همین دوست داشتن جهان در تعامل با دیگری‌هاست؛ دیگری‌هایی از خودم پیش‌خودم تا دیگری‌هایی که بیرون از بدن من هستند.

اگر بسیاری از این فیلسوفان زن به مساله بدن یا نقد سیاست‌های سرکوبگر توجه می‌کنند، صرفاً به خاطر زن بودنشان نیست. برای این است که به دلیل زن بودن از ساختار متعارف بیرون شده‌اند و به چیزی می‌توانند فکر کنند که در ساختار متعارف و روایت رسمی نقل نمی‌شود. بنابراین از قضا این فیلسوفان زن و طردشدگان از این ساختارها به منظری نسبت به جهان دسترسی دارند که هیچگاه نه در روایت رسمی قابل دسترسی است، نه گفته می‌شود. بنابراین آن چیز مشترک میان این فیلسوفان تجربه زیسته سرشار از مبارزه آنهاست که آنها را به حیات انضمامی و تجربه‌ای از ارتباط‌های پیچیده با دیگران وصل می‌کند و برای همین فلسفه اینان از قضا پویاتر و زنده‌تر است، چیزی که امروز در آکادمی و به‌خصوص در رشته‌های علوم انسانی خیلی کمتر داریم. به‌خصوص که استادان به اسم تخصصی شدن ارتباط با بیرون را متوقف می‌کنند و به نظرم ماهیت اصلی آکادمی را لغو می‌کنند. این زنان فیلسوف نه به تصریح بلکه با اندیشه‌ای که تولید کرده‌اند و به شیوه حیات و زندگی کردنشان وابسته بوده است، در واقع این ساختار آکادمی را نقد می‌کنند و حیات دیگری به فلسفه می‌بخشند. متن‌های اینان پر از شور زندگی و مسائلی است که درگیرشان بوده‌اند. از این‌رو خواندن این کتاب و متون اصلی این فیلسوفان برای ما ضروری است و می‌تواند ما را به تجدیدنظر در ساختار آکادمی هدایت کند.

پژوهشگر و مدرس فلسفه